

لاف زنان وطن و مردم

شاندور پتوفی
تهیه و تنظیم: حسن ابراهیم زاده



و مکی از خاراها را هم برای خود
برگیرید!

پتوفی در شعری به نام
«لاف زنان»^(۲)، آنانی که فقط نام «وطن»
را بر زبان می‌رانند و به جای «اقدام و
عمل»، تنها به سردادن «شعار» رو
آورده‌اند، به پیره‌زنان پرگویی تشبیه
می‌کند که سال تا سال پرگویی خود را
دنبال می‌کنند.

این هیاهوی دیوانه‌وار تا کی خواهد
بود؟

و تا کی این همه غرش به نام وطن؟
آن‌کس که همیشه به زبان نام وطن دارد
هرگز وطن را در قلبش نخواهد داشت
زبان شما که چون پیره زنان پرگوست
پرگوئی خود را سال تا سال دنبال
می‌کند

و آیا ملت در همانجا نیست که پیش از
این بود؟

و آیا باز هم همه فسادهای کهن را
نداریم؟

اقدام! اقدام! به جای آن‌که فقط با حرف
وقت گرانمایه را تباه می‌سازید
خورشید خدا و دنیا
با انتظار بشما می‌نگرند و چه بیهوده
انتظاری!

دست خود را برای اقدام دراز کنید
و کیسه‌های خود را برای فداکردن
بگشائید

و بپروانید این وطن را

به تصویر می‌کشد.

پتوفی، که تنها بیست و شش سال و
هفت ماه طلوع و غروب آفتاب را نظاره
کرد، در زندگی کوتاه و پربار خود پرده
از چهره کسانی برمی‌دارد که در هر
انقلاب و نهضتی به نام «مشروطیت»،
«مردم»، «وطن» مطامع و مقاصد خویش
را دنبال می‌کنند.

پتوفی، در شعری «به نام توده»
طیفی را که همواره نام «وطن» بر زبان
می‌رانند، «متکبرانی» می‌خواند که در
روز «رؤیاری» با دشمن غرضه
ایستادگی ندارند.

شما که متکبرانه اعلام می‌دارید
این وطن از آن شماست و این حقوق
برای شماست

چه خواهید کرد تنها در آن دم
که دشمن بیاید و بر شما و وطنتان
بتازد؟

وی در این شعر آنانی که به نام
«مردم»، «ندای مشروطیت»^(۱)
سر می‌دهند راه‌زنانی می‌داند که
دستاوردهای نیکوی «مشروطیت» را
بین خود و رنج و غم مبارزه را بین
«مردم» تقسیم می‌کنند. وی آن را چنین
به تصویر می‌کشد:

گل‌های مشروطیت نصیب شماست
در حالی‌که نصیب توده جز خاراها
نیست

چند برگ گل را هم به ما بدهید

نفوذ نامحرمات به صفوف انقلابیون و
رویکرد طیفی از انقلابیون به
عاقبت‌طلبی و دنیاخواهی، همواره
خطری بوده است که انقلاب‌ها و
نهضت‌های بزرگ و کوچک جهان را به
چالش کشانده است.

شناخت چهره‌های به ظاهر انقلابی
این افراد را، جز در گذرگاه‌های سخت،
آنجایی که عرصه عمل و از خود
گذشتگی پیش می‌آید، نمی‌توان شناخت.
اگر از «خدا-محوری» و
«ولایت‌مداری» به عنوان دو شاخه
محوری انقلاب اسلامی یاد کنیم، سه
واژه «وطن»، «مردم» و «مشروطیت»
شاخه‌های هر انقلابی و نهضتی است
که شعارها و فداکاری‌های انقلابیون بر
محور آن می‌چرخد. و همین سه واژه،
همواره بازپچه دست «انقلابی‌نما»های
تاریخ واقع شده است.

شاندور پتوفی شاعر انقلابی مجار،
که در روز اول ژانویه سال ۱۸۲۳ در
یکی از روستاهای کوچک مجار چشم به
جهان گشود و در روز ۳۱ ژوئیه
تابستان ۱۸۴۹ در یکی از نبردهای
خونین در منطقه شکست‌خوار در کنار
نیروهای تحت فرمانش کشته شد، از
جمله آزاد‌مردانی است که در مجموعه
کوچک شعرش، «عرصه عمل» و دوری
از «شعارگرایی» را مرز شناخت
انقلابیون از انقلابی‌نماها معرفی کرده و

اگر سر نوشت چنین است که ما نبود شویم بگذار ما را نابود سازند اقرار می کنم که از مرگ می ترسم اما فقط از مرگی ننکین

وابستگان داخلی آن ترجیح می دهد و
چنین می سراید:

و شعار پرچم ما چنین باشد:
«همه چیز باختن یا همه چیز بردن»
روزگاری دراز گذراندیم
به انسان که این کشور از آن ما بود و
نبود

اکنون نشان بدهیم کز این پس دیگر
کار ما به هیچ کس مربوط نیست

اگر سر نوشت چنین است که ما نابود
شویم
بگذار ما را نابود سازند
اقرار می کنم که از مرگ می ترسم
اما فقط از مرگی ننکین

اگر نمی توان زنده بود بمیریم
اما باید چون قهرمانان مُرد
به انسان که حتی آنان هم بگریند
که ما را از روی زمین برمی افکنند (۸)

پی نوشت ها

- ۱- شاعر انقلابی مجارستان
۱- مجموعه شعر، ص ۵۷ شعر «به نام توده»
۲- مجموعه شعر، ص ۵۸، شعر «به نام توده»
۳- مجموعه شعر، ص ۶۲، شعر «لاف زنان»
۴- مجموعه شعر، ص ۶۲، شعر «لاف زنان»
۵- بنا به رسم قدیم قهرمانان را بر سپر می نهادند و روی شانه ها بلند می کردند.
۶- مجموعه شعر، ص ۶۳، «شعر لاف زنان»
۷- مجموعه شعر، ص ۶۰ و ۶۱، شعر «بردباری»
۸- مجموعه شعر، ص ۸۳، شعر «به ملت»

و با تازیانه خشم خود نشانه های دار را
بر صورت پلیدشان بنگارم (۶)
پاسخ پتوفی به دعوت به «تحمل» و
«سکوت» در مقابل دشمنان خارجی و
انقلابی نما و لاف زنان را باید در شعر
«بردباری» وی جستجو کرد.

بردباری!
ای مایه افتخار گوسفندان و خران
ترا پیشه سازم؟
با عماق جهنم گمشو!
اگر همچون گدایی بی پناه
سراسر کره را می گردی و پناه می جویی
هرجا که می خواهی منزل کن جز پیش
من

قلب من ترا نمی پذیرد.
و اگر پیروز مندان
سراسر جهان را در نورددی
یک سنگ خواهی یافت که نتوان بر آن
نامت را نوشت

و این سنگ قلب من است
بردباری! ای کاه بی مصرف
که ترا در این دنیا به احمقان
به نام گندم خالص می فروشند
آنان که خود از دانه هایت سیر شده اند
تو کاسه یی خالی هستی
که همه چیزت را گربه لیسیده است
و اکنون آشپز با دهن باز
در کنارت سر می جنباند

ای بردباری!... نمی دانم چه هستی؟
و که از تو چه بیزارم و چه نفرت دارم
چون هرجا تو آغاز می شوی
خوشبختی پایان می یابد
و که زمین چه خوشبخت می بود
اگر تو بر پشت او نبودی

و تا تو بر آن هستی
همیشه بینوا خواهیم بود
گمشو! ای بلای زندگی
به جهنم فرو شو
و آنجا همان عفریت ترا ببلعد
که پوزه منحوس را بر روی این زمین
زیبا گذاشت. (۷)

پتوفی و همقطاراناش پرچم «یا
پیروزی یا مرگ» را برافراشتند، وی در
شعر «به ملت» مرگ با عزت را بر تسلیم
شدن در مقابل دشمنان خارجی و

که عمری شما را پرورده است (۳)
پتوفی در این شعر، «لاف زنان» را به
«خودخواهی» در هنگام از
«خودگذشتگی»، به کرم های درخت
تشبیه می کند که نه تنها جامعه را به
سوی «نوگرایی» سوق نمی دهند بلکه
«سنت» های جامعه را نیز نابود
می سازند.

فداکاری و اقدام آئینه هایی است
که وطن پرست حقیقی را می نمایاند
اما شما خودخواهانی ترسو هستید
ترسو به هنگام اقدام و خودخواه
به هنگام فداکاری
من یقین دارم که بسان درختان کهن در
بهاران

ملت های کهن نیز دوباره جوان می شوند
اما شما کرم هایی بر درخت هستید که
برگ تازه نمی دهید و حتی کهنه ها را هم
می جوید. (۴)

پتوفی در شعر «لاف زنان»، ضمن
انتقاد از مردم عصر خویش که با
تأثیرپذیری از حرکت های عوامفریبانه،
«لاف زنان» را «نجات بخشان» خود
می خوانند، طمع دشمن در این برهه و
موضع سازش ناپذیری خویش را در
مقابل «شعارگرایان» چنین به تصویر
می کشد:

و، چه نابینایی!
عوامفریبی آنها را بر سپر خود نهاده
است (۵)

و فریب خوردگان نابینا
آنها را چون نجات بخشان در آغوش
می پذیرند

نجات بخشان؟! اینان وطن فروشانند
و ما با دست این لاف زنان نابود
می شویم
دشمن از قیافه آنها می فهمد که ما
می ترسیم

زیرا همیشه سگان ترسو پارس می کنند
من در میان آنان نخواهم بود
که با هیاهو به دنبال اینان می روند
و اگر روزی پیش آنها بروم
برای چیزی نخواهد بود
جز آن که درهم شکنم
ارابه پیروزمندی این بزرگان دروغین را